



قلمرو

ضمیمه نوجوان

شماره ۱۷ | ۱۲ تیر ۱۳۹۹

نوجوان
جامع

سواد رسانه‌ای



بازار روایت‌ها!

یکی از اساسی‌ترین ملزومات مقابله فعال با رسانه‌ها آگاهی کافی از مسائل سیاسی، اجتماعی و

سید محمدعلی
سیدحنایی
مدال‌آور المپیک
سواد رسانه‌ای



همچنین قدرت و توانایی تحلیل آنها است. در روزهای اخیر که مردم آمریکا علیه نظام نژادپرستی در این کشور دست به اعتراضات گسترده ای زده‌اند بیشتر رسانه‌ها در پی پوشش خبری این رویداد هستند.

دو جمله زیر تیتراهای دو خبر رسانه معروف آمریکایی است که اولی در ابتدای شروع اعتراضات و دومی در دوران اوج اعتراضات استفاده شده است که از لحاظ بار معنایی بسیار متفاوتند:

۱- یک مرد سیاه‌پوست توسط پلیس کشته شد.
۲- پلیس مردی سیاه‌پوست را به قتل رساند.
هر دو جمله یک خبر یکسان را روایت می‌کنند؛ اما همانگونه که می‌بینید نحوه پرداختن و روایت حتی از یک خبر مشابه هم بسته به شرایط و احوالات سیاسی - اجتماعی جامعه متفاوت است!

هر رسانه تلاش می‌کند حقیقت را با توجه به عقاید و منافع خودش تغییر داده و یک حقیقت برش خورده و تغییر شکل یافته را در قالب واقعیت و تلقین (همه آنچه که باید بدانید!) به مخاطب ارائه دهد. رسانه‌ها معمولاً تلاش می‌کنند با گفتن بخشی از حقیقت، آن هم به نفع و مطابق عقاید و سیاستگذاری‌های کلان خود و صاحبان سرمایه‌شان، شرایطی را توجیه کنند یا جریان مقابل خود را تخریب کنند!

شاید نتوان حقیقت را عوض کرد اما با تکنیک‌های رسانه‌ای می‌توان واقعیت را تغییر داد! نحوه بیان اخبار، معنا و بار کلمات، نحوه تیتراژ، انتخاب تصویر و... از جمله این تکنیک‌هاست. اما یک مخاطب فعال باید در نظر داشته باشد که هیچ رسانه‌ای حاضر به عبور از خطوط قرمز و زیر پا گذاشتن منافع خود برای بیان تمام داستان به مخاطب خود نیست. هر رسانه روایت متفاوتی از حقیقت دارد؛ روایتی که تجلی جانبداری‌های سیاسی و چارچوب‌های فکری و اندیشه‌ای آن است. جنگ دنیای امروز نبرد روایت‌هاست! حواسمان باشد که در کارزار نبرد شبکه‌های رسانه‌ای حقیقت را فدای روایت نکنیم!

سند کمیانی خودرو چری هاج یک، مدل ۹۷، رنگ مشکی، به شماره انتظامی ۴۷۲ د ۳۱-ایران ۷۶، شماره موتور MVM484FTA028551 و شماره شاسی NATGBT191024806 به‌نام مهدی درخشان رودسری مفقود گردیده و فاقد اعتبار است.

سند برگ سبز و سند کمیانی خودرو ام‌وی ام ۵۳۰، مدل ۹۳، رنگ مشکی، به شماره انتظامی ۸۷۷ ل ۲۳-ایران ۴۶، شماره موتور MVM484FFFE025056 و شماره شاسی NATGCAVFXE1026381 به‌نام سمیه زندهدل گیلوندانی مفقود گردیده و فاقد اعتبار است.

فاطمه زارع کار ۱۷ ساله
از املش



«اوقات فراق تو

می‌گویند بنویس از اوقات فراغت
اما هرچه فکر می‌کنم فقط یاد می‌آید اوقات
فراقم!
فارغ از گرفتاری و کار شدیم اما یادت نکردیم! درست
در لحظاتی که باید یادت می‌کردیم! هرگاه گره‌ای در
کارمان افتاد، ناامید شدیم و راهی نداشتیم دست
به دامانت شدیم، بنده شدیم، عهدی بستیم و
توبه کردیم
اما وقتی به آرامش رسیدیم و وقتمان خالی شد ...
وامان از این اوقات آسودگی و فراغت که تا می‌آمد
انگار نه انگار قوی بود و شرطی!
اینقدر در این اوقات غرق می‌شدیم تا گریه بخورد
میان زندگی مان، آنجاست که می‌فهمیم از فراقتمان!
و دوباره یادت می‌کردیم.

سونیا مولایی
۱۷ ساله از شهریار



«آسمان آبی حضور

فاطمه کریمی
از خمینی شهر



زمان گذشت و قلبم گواهی می‌دهد که
به یقین تو می‌آیی و این دوران فراق به پایان
می‌رسد. تو می‌آیی و آینه‌های زنگار گرفته و قرن‌ها جهالت
و سکوت و روزمرگی را دوباره جلا خواهی داد. تو می‌آیی و
قلب‌های سیاه شده از تنهایی را دوباره با حضور روشنی بخشی
خود نورانی خواهی کرد...
تو می‌آیی و دلم را خویشتان تمام اوقات بی‌فراغت از جهان
می‌کنی. تو می‌آیی و چشمان جهان را به آبشاران زلال معنویت
پیوند می‌زنی. تو می‌آیی و فریاد فروخته ستم‌دیدگان جهان را
معنا می‌بخشی...
تو می‌آیی و من خوب می‌دانم که روزی از همین دریچه که
سال‌هاست بسته مانده است، جوانه‌ای خواهد رویید،
جوانه‌ای سبز که از خیال همیشه منتظر من به سمت
آسمان‌های آبی حضور تو سر بر خواهد آورد...

«تابستان کرونایی

تابستان هر کسی را به یاد چیزی می‌اندازد، شکم‌ها یاد میوه‌های دلنشینش، خوابالوها یاد تظاهر خوابیدن و کسانی مثل من که از درس و مدرسه بیزارند یاد تعطیلات می‌افتند. البته یک دسته دیگر از افراد هم هستند که با آمدن تابستان یاد تولدشان می‌افتند و با فکر به کادوهای احتمالی قند در دلشان آب می‌شود.

رسیدن تابستان را به همه این دوستان و خودم تبریک می‌گویم. تعطیلات برای ما دانش‌آموزان معنای دیگری دارد. اگر همین الان از دانش‌آموزی پرسید که برای تابستان چه برنامه‌ای دارد احتمالاً از کوهنوردی‌های هر روز صبح و بعد کمی درس خواندن و پیاده‌روی در عصر سخن خواهد گفت. اما حقیقت این است که این برنامه‌ها فقط تا لحظات پایانی بهار جواب می‌دهد. با شروع تابستان یا دقیق‌تر یعنی از ساعت صفر یکم تیرماه زندگی ما دگرگون می‌شود.

اوج این دگرگونی سفر اوقات‌هایمان به پذیرایی و خوابیدن روبه‌روی تلویزیون است. در این فصل صبحانه را رسماً از یاد می‌بریم و تنها دلیل این موضوع بیدار شدن مان دقیقاً چند دقیقه قبل از ناهار است. اگر از سن و سالمان خجالت نکشیم تمام برنامه کودک‌های تلویزیون را هم می‌بینیم. اما تابستان امسال با سال‌های پیش تفاوت دارد؛ تفاوتش این است که ما همه این کارها را از چند ماه پیش که قرنطینه شروع شد انجام داده‌ایم.



بعد از این میزان استراحت خسته شده‌ایم و نیاز به استراحت داریم. بیا بیایم تابستان به خودمان قول بدهیم کارهایی که دوست داریم را در خانه انجام بدهیم. تا سواد خواندن نوشتن از یادمان نرفته کمی کتاب بخوانیم، مهارت‌های جدید بیاموزیم و به یکدیگر کمک کنیم. حالاً من رسیدن تابستان را به دوستانی که برنامه‌های خوبی برای انجام دادن دارند خیلی خیلی تبریک عرض می‌کنم.

ایرانی‌ها اصلاً نان به حساب نمی‌آوریم، وقتی در منو قرص نانی شبیه به بربری دیدم با هیجان به گارسون گفتم:
- دو قرص از این «مین بائو» (به معنی نان در زبان چینی) می‌خواهم.
- این «مین بائو» نیست، نان است!
گارسون از کلمه «نان» به فارسی استفاده کرد! وقتی که گارسون از ما دور شد رو به دوستم کردم و گفتم:
- او چطور فهمید که من ایرانی هستم؟
- چطور؟

- او از کلمه «نان» که در فارسی معنی «مین بائو» (نان در زبان چینی) را می‌دهد استفاده کرد! چطور فارسی بلد بود؟
دلریا که حسابی خنده‌اش گرفته بود گفت:
- اسم این مدل نان سنتی در استان ما «نان» است. خودکار و ورق برداشت و آن کاراکتر سخت را نوشت: 饅头=نان.

باورم نمی‌شد آن طرف دنیا فرسخ‌ها دورتر از ایران با دختر چینی مسلمانی به نام دلریا نانی بخورم که اسمش نان هست و تازه برای نان خودمان شکل نوشتاری چینی انتخاب کرده‌اند که خیلی هم سخت است. روز عجیبی بود. چه کسی فکرش را می‌کرد که یک استان بزرگ در کشور چین با ۲۲ میلیون جمعیت از لحاظ زبان، دین، غذا و فرهنگ آن قدر شبیه ما ایرانی‌ها باشد!



ما بسیار شبیه خط فارسی است.

در مسیر بازگشت به رستورانی با معماری اسلامی اشاره کرد.
- این رستوران سینیچانی است که در سراسر چین شعبه‌های زیادی دارد و غذاهایش حلال است. اگر هنوز سیر نشده‌ای می‌توانیم اینجا کباب بخوریم.

- کباب؟ مگه چینی‌ها هم کباب دارند؟

به منو نگاهی انداختم، غذاهایشان کاملاً شبیه غذاهای ایرانی بود و اصلاً به غذاهای چینی شباهتی نداشت. پلو و مرغ، پلوی هویج و گوشت و انواع کباب‌های مختلف.

باورم نمی‌شد. بالاخره توانستم در چین غذاهای حلالی که به ذائقه‌ام بخورد پیدا کنم.

از آنجا که در چین نان به معنی واقعی ندارند و نان‌هایشان را ما